

بررسی حجیت اصالت عدالت از منظر شیخ طوسی و آثار آن

جواد شفیعی افجدی^۱

چکیده

تشخیص نحوه عملکرد قدا در احراز عدالت، اثرات مهمی برای هر فقیه‌ی دارد. به قدمای شیعه و به خصوص مرحوم شیخ طوسی، چنین نسبت داده شده که قاعده اولی در مورد هر شیعه مجهول‌الحال، عدالت آن شخص است و با وی مانند کسی که عدالتش با بینه ثابت شده است؛ رفتار می‌کنند. از این روش، به «اصالت عدالت» تعبیر می‌شود. در بین قدام، مؤیدات این نسبت در کلمات شیخ طوسی (ره) بیشتر ادعا شده است. اما پس از بررسی مشخص شد که انظار متضادی در مورد صحت این نسبت، وجود دارد. هر چند در این زمینه نوشته‌های محدودی وجود دارد ولی سعی شد تا تمامی ادله و مؤیدات دو گروه مورد نقد و بررسی قرار گیرد. از جمله امتیازات این تحقیق، توجه وسیع به همه کلمات مطرح شده در کتب مختلف شیخ طوسی (ره) است؛ تا با استفاده از این قرائن مهم، نظر واقعی ایشان استخراج شود. یکی از نکات مهم بررسی کلام شیخ طوسی (ره) این است که فهم کلام ایشان، روش بسیاری از علمای قدیم را مشخص می‌کند. این مقاله در قالب یک مقدمه و سه قسمت اصلی، با ارائه کلمات شیخ طوسی (ره)، در باب‌های مرتبط با عدالت و کتب اصولی، به واکاوی صحت نسبت اصالت عدالتی بودن ایشان پرداخته و چهار اثر مترتب بر آن را بیان نموده است.

واژگان کلیدی: عدالت، وثاقت، شیخ طوسی، اصالت عدالت.

۱. فارغ التحصیل مرکز فقهی ائمه اطهار (ع)، مدرس سطوح عالی حوزه علمیه قم،

Javadshafie141414@gmail.com

مقدمه

«عدالت» در لغت به معانی مختلفی از جمله «میان‌روی» (فیومی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۳۹۶)، «استواء» (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۲۴۶) و «خلاف جور و ستم» (جوهری، ۱۴۰۴ق، ج ۵، ص ۱۷۶۰) وارد شده است. در اصطلاح فقهای امامیه به معانی مختلفی از جمله «ملکه یا کیفیتی در نفس انسان که باعث رعایت تقوی می‌شود»، «استقامت عملی در مسیر دین که برآمده از ملکه درونی است» و «صرف استقامت عملی در انجام دستورات و بودن در جاده شریعت مقدس حتی اگر از روی ملکه نباشد» که این معنای اخیر به مرحوم شیخ طوسی نسبت داده شده است (انصاری، ۱۴۱۴ق، ص ۷-۵) و در نگاه برخی از فقها به همان معنای لغویش یعنی استواء یا استقامت، آمده است؛ البته نسبت دستورات دینی و شرعی؛ یعنی معنای شرعی با معنای لغوی‌اش تفاوتی ندارد (طباطبایی، ۱۲۹۶ق، ص ۵۴۹). با توجه به مهم بودن وثاقت و عدالت در ابواب متعددی از فقه، راه‌های فراوانی برای احراز آن‌ها مطرح شده است؛ مثل حسن ظاهر، شهادت دو عادل، شیع (یزدی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۱۰) همچنین اسلام داشتن و عدم ظهور فسق که این راه اخیر به برخی از قدما و مخصوصا مرحوم شیخ طوسی، نسبت داده شده است. به این معنا که آنان برای احراز عدالت، قاعده اولی را در هر مؤمن، عدالت می‌دانستند (خوئی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۷۰)؛ یعنی در برخورد با راویان و افرادی که توثیق یا تضعیفی در مورد آن‌ها معین نشده، با صرف احراز اسلام و یا شیعه بودن، حکم به وثاقت و یا عدالت این شخص می‌کرده‌اند که از آن به «اصالت عدالت» تعبیر می‌کنند. در صورت اثبات وجود چنین رویه‌ای در بین علما، اثرات متعددی بر آن مترتب می‌شود؛ از جمله اینکه توثیقات آنان مورد تردید واقع می‌شود. (خوئی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۷۰) طبق تحقیقات آقای محمد باقر ملکیان که در سایت ایشان به نام «روایت و درایت» منتشر شده است؛ در بیش از چهل راوی به تصریح، به دلیل مطرح شدن اصالت عدالتی بودن قدما، توثیقشان مورد تردید واقع شده است. (ملکیان، ۱۳۹۹ق، روایت و درایت) این تنها ثمره این بحث نیست و برخی توثیقات عام مطرح شده در علم رجال با توجه به مطرح نمودن اصالت عدالتی بودن قدما مورد خدشه

واقع شده است (خوئی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۴، ص ۳۳)؛ در این موضوع، نظرات مختلفی از علما مشاهده می‌شود تا آنجا که برخی منکر وجود قائلی برای چنین قاعده‌ای هستند.

هر چند بررسی این مساله این اثرات مهم را دارد ولی پاسخ مناسب و تحقیق کاملی برای بررسی عملکرد قدما و به خصوص مرحوم شیخ طوسی یافت نشد. البته بعضی از محققین به صورت پراکنده و مختصر به بررسی این موضوع پرداخته‌اند؛ که می‌توان در این زمینه به مقاله آقای حسن عبدی در مجله فقه و مبانی حقوق اسلامی، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۸۹، «بررسی عدم اعتبار تمسک به اصالت عدالت در احراز عدالت راوی» اشاره کرد که البته فقط به بحث حجیت و عدم حجیت این اصل پرداخته است. همچنین استاد احمدی شاهرودی در مقاله «علم الرجال و اصالة العدالة» به بررسی مختصری در این باره پرداخته‌اند (احمدی شاهرودی، ۱۴۳۵ق، مقالات). همچنین استاد مروی در درس خارج به این بحث پرداخته‌اند ولی در خصوص مرحوم شیخ طوسی بسیار مختصر و محدود بحث را مطرح نموده‌اند و به شواهد اصالت عدالتی بودن مرحوم شیخ و نقد آن هیچ‌گونه ورودی نداشته‌اند. (مروی، ۱۳۹۳ق، خارج فقه) ولی حق این است که تا به حال نوشتار مستقلی به بررسی کامل ادله موافقین و مخالفین به صورت مفصل نپرداخته است و فقط بحث را مختصر و محدود مورد بررسی قرار داده‌اند؛ تا آنجا که توجه کامل به کلمات بعضی از قدما صورت نگرفته و در نهایت نظرات کاملی ارائه نشده است. آنچه باعث تمایز این نوشتار از دیگر تحقیقات شده، توجه وسیع‌تر و دقیق‌تر به کلمات مختلف مرحوم شیخ طوسی در موارد متعدد است. آراء ایشان، هم در کتب فقهی و هم در کتاب اصولی ایشان مورد بررسی قرار گرفته است. علاوه بر این که سعی شده تا به کلمات ایشان نگاه جامعی وجود داشته باشد. و به تمام قرائن قابل احتجاج برای رد و پذیرش اصالت عدالتی بودن ایشان توجه کامل شود. در حالی که در بسیاری از کارهای پیشین به تضاد و تعارض اولیه در کلمات مرحوم شیخ اشاره‌ای نشده بود؛ اما در این مقاله، سعی شده تا به این موارد توجه کافی صورت گیرد؛ لذا ادعا می‌شود نتایج دقیق‌تری نسبت به تحقیقات سابق ارائه شده است؛ علاوه بر اینکه مستندات قوی‌تری نیز بیان شده است.

با توجه به سیره مرتکز عقلایی در عدم وثاقت شخص مجهول‌الحال، آنچه در بدو امر به ذهن می‌رسد؛ عدم صحت چنین انتسابی است؛ ولی پاسخ اصلی بعد از تتبع و تأمل در مجموع کلمات، به دست می‌آید. آنچه باعث ازدیاد تردید در ذهن می‌شود، گزارش‌هایی مبنی بر وجود این روش (اصالت عدالت) بلکه دال بر شهرتش و حتی نقل اجماع بر حجیت آن است. (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۶، ص ۲۱۷) این‌گونه گزارش‌ها انکار اولیه را متزلزل می‌کند و ما را به پذیرش وجود چنین اصلی در نظر مرحوم شیخ طوسی متمایل می‌سازد. یکی از نکات مهم بررسی کلام مرحوم شیخ این است که فهم کلام ایشان، مشخص‌کننده روش بسیاری از علمای قدیم است. و مشخص شدن روش ایشان، بسیاری از اشکالات به روش قدمای شیعه قابل پاسخ است. همان‌گونه که گذشت، منسوب به مرحوم شیخ طوسی این است که عدالت، استقامت عملی در انجام دستورات دینی است. (انصاری، ۱۴۱۴ق، ص ۷) البته آنچه از کلمات ایشان در کتاب نهاییه به دست می‌آید؛ این است که عدالت را همان ظاهر اسلامی داشتن دانسته‌اند که تعبیر ایشان در نهاییه همان مفاد حدیث ابن ابی یعفر است (طوسی، ۱۴۰۰ق، ص ۳۲۵) که در ادامه، به آن اشاره خواهد شد. برای به دست آوردن جواب مناسب، ابتدا با جستجو در ابواب فقهی مرتبط با عدالت و در ادامه با مراجعه به کتاب اصولی مرحوم شیخ، سعی شده تا به نتایج مطلوبی دست بیابیم. مطالب در قالب سه قسمت اصلی ارائه شده که مربوط به چهار باب فقه، مطالب اصول، ثمرات بحث و در نهایت جمع‌بندی می‌باشد.

۱. ابواب فقه

۱-۱. باب صلوات

کلام ایشان در کتاب *النهاییه* مخالف اصالت عدالت است. در بحث نماز جماعت تصریح دارند که باید وثوق به امام باشد و الا باید نماز را فرادی خواند چه هم‌مذهب باشد و چه نباشد، یعنی بر فرض احراز اسلام و شیعه بودن امام جماعت، اگر به دیانتش اعتماد نداری حق اقتداء نداری. متن کلامشان این‌گونه است: «و لا تصلّ إلا خلف من تثق بدینه. فإن کان غیر موثوق بدینه، أو کان مخالفا لک فی مذهبک، صلّیت لنفسک؛ نماز مخوان مگر

پشت سر شخصی که به دینش اطمینان داری، اگر اطمینان نداری یا اینکه مخالف مذهب توست، فرادی نماز بخوان» (طوسی، ۱۴۰۰ق، ص ۱۱۲) این عبارت به صورت واضح، نافی اصالت عدالت است؛ زیرا علاوه بر اسلام باید وثاقت و دین‌داری امام جماعت مشخص شود. لذا صرف اسلام و عدم اطلاع از فسق کافی نیست.

ممکن است اشکال شود که شاید منظور، احراز مسلمان بودن شخص است نه عدالت وی. ولی این اشکال صحیح نیست؛ زیرا ایشان تفصیل داده‌اند که چه آن شخص مخالف باشد و چه اینکه هم‌مذهب باشد. لذا اصل اسلام او محرز بوده است. علاوه بر اینکه می‌توان گفت، کتاب‌النهاییه، با تأثیر فراوان از نصوص شرعی نوشته شده (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۱، ص ۲) و لذا با توجه به نصوص مشابه در این قسمت کتاب‌النهاییه، اشکال قابل دفع است؛ زیرا این متن، مشابه روایت علی بن راشد است که این‌گونه آمده است: «عَنْ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ مَوْلِيكَ قَدْ اخْتَلَفُوا فَأُصَلِّي خَلْفَهُمْ جَمِيعًا فَقَالَ لَا تُصَلِّ إِلَّا خَلْفَ مَنْ تَتَّقُ بَدِينَهُ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۳۴۷). در این روایت، ابن راشد از حضرت در مورد نماز خواندن خلف موالیان امام سؤال می‌کند یعنی در فرضی که می‌داند شخصی موالی حضرت است ولی با دیگر شیعیان حضرت، اختلاف دارد، آیا می‌تواند به او اقتدا کند؟ حضرت فرمودند چون مسلمان است و حالش را نمی‌دانی، برای عدالت کافی است؛ بلکه فرمودند باید دین‌داری شخص احراز شود. که این امر مخالف اصالت عدالت است. زیرا علاوه بر اسلام، نیازمند احراز وثاقت او نیز هستیم. پس می‌توان گفت کلام مرحوم شیخ در کتاب‌النهاییه در باب نماز، مخالف اصالت عدالت است.

۲-۱. باب طلاق

برای مشخص شدن نظر مرحوم شیخ طوسی و توجه دادن به برداشت‌های دیگر از کلام ایشان، در این قسمت به کلام مرحوم محقق حلی نیز اشاره شده است.

۱-۲-۱. کلام مرحوم شیخ طوسی

در نگاه اول کلام مرحوم شیخ طوسی در بحث طلاق کتاب‌النهاییه، موافق اصالت عدالت است. ایشان در بحث شرایط طلاق می‌فرمایند: «یکون طلاقه بمحضر من شاهدین مسلمین؛

باید طلاق در محضر دو شاهد مسلمان باشد» (طوسی، ۱۴۰۰ق، ص ۵۰۹). ممکن است ادعا شود ظاهرش اکتفاء به مسلمان بودن برای قبول تحمل شهادت است؛ اما باید توجه داشت که ایشان با فاصله کمی در چند سطر بعد، هنگام اشاره دوباره به بعضی از شرایط، بحث ظاهر اسلام را مطرح می‌کنند نه اسلام را. ایشان می‌فرمایند: «و متی طَلَّقَ و لم یشهد شاهدین مَمَّنَ ظاهره الإسلام، کان طلاقه غیر واقع؛ و هرگاه طلاق دهد و دو شاهدی که مسلمان بودنشان ظاهر باشد، شاهد نباشند، طلاقش صحیح واقع نشده است.» (طوسی، ۱۴۰۰ق، ص ۵۰۹) پس صرف اکتفا به اسلام کافی نیست؛ یعنی می‌توان گفت این کلام دوم، صفتی بیش از مسلمان بودن است که ظاهراً، همان بحث حسن ظاهر است که یا خود عدالت است و یا راهی برای احراز آن. مؤید این برداشت، کلام ایشان در کتاب طلاق «الخلاف» است که علاوه بر اسلام، تصریح به شرطیت عدالت دارند و می‌فرمایند: «کل طلاق لم یحضره شاهدان مسلمان عدلان - و ان تکاملت سائر الشروط - فإنه لایقع؛ هیچ طلاقى که دو شاهد مسلمان عادل بر آن حاضر نباشند، واقع نمی‌شود هرچند بقیه شروط را داشته باشد.» (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۴۵۳) در این کلام ایشان به صراحت، علاوه بر اسلام، صفت دیگری را نیز شرط می‌دانند که گویا با صرف اسلام قابل احراز نیست. و الا به همان مسلمان بودن اکتفا می‌کردند. لذا این کلام کتاب الخلاف، یا قرینه برای فهم صحیح از کلام ایشان در کتاب النهایه است یا حداقل، احتمال اراده حسن ظاهر را در النهایه قوت می‌بخشد. و حداقل آنست که باعث اجمال کلامشان در کتاب النهایه می‌شود و از این کلام نمی‌توان برداشت کرد که ایشان اصالت عدالت را قبول دارند.

۲-۲-۱. بررسی کلام مرحوم محقق حلی

با توجه به آنچه در مورد کلمات مرحوم شیخ طوسی در باب طلاق گفته شد؛ باید به نسبتی که مرحوم محقق به بعضی از علما داده‌اند، با دیده تردید نگریست. مرحوم محقق حلی در کتاب شرایع الاسلام برای قبول شاهد در طلاق، تصریح دارند که باید ظاهر عدالت را داشته باشند. بعد می‌فرمایند: «و من فقهائنا من اقتصر علی اعتبار الإسلام فیهما و الأول أظهر؛ و بعضی از فقهای ما، صرف اسلام را کافی می‌دانند ولی این درست نیست و اعتبار عدالت

نظر صحیح است». (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۳، ص ۱۲) طبق این کلام مرحوم محقق، در بین فقهای امامیه، فرد یا افرادی هستند که تنها با مسلمان بودن فرد، حکم به صحت شهادت او در بحث طلاق می‌کنند که ظاهراً نظرشان به کلام مرحوم شیخ طوسی است. همان‌طور که در کتاب شهادت، به طور صریح این قول را به مرحوم شیخ نسبت می‌دهند و می‌فرمایند: «الحاکم إن عرف عدالة الشاهدین حکم و... إن جهل الأمرین بحث عنهما و کذا لو عرف إسلامهما و جهل عدالتهما توقف حتی يتحقق ما بینی علیه من عدالة أو جرح و قال فی الخلاف یحکم؛ حاکم اگر عدالت شهود را بداند حکم می‌کند و... اگر جاهل به عدالت و فسق باشد تحقیق می‌کند [و حکم نمی‌کند] و همچنین آنجایی که مسلمان بودنشان را بفهمد ولی عدالتشان را نداند؛ توقف می‌کند تا زمانی که تحقیق کند. و مرحوم شیخ طوسی در خلاف فرموده‌اند که [در این صورت شناخت اسلام و جهل به عدالت، توقف نمی‌کند و] حکم می‌دهد». (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۴، ص ۶۸) پس می‌توان گفت مرحوم محقق در این تعبیر «من فقهاننا» به مرحوم شیخ طوسی نظر داشته‌اند.

مؤید این برداشت از کلام مرحوم محقق، کلام مرحوم فاضل آبی در شرح کلام مرحوم محقق در عبارتی مشابه در کتاب *المختصر النافع* است که منظور ایشان را توضیح می‌دهند (فاضل آبی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۲۱۳) و نکته قابل توجه این است که در نظر مرحوم فاضل آبی این «بعض» منحصر در مرحوم شیخ هست و این انتساب را نسبت به دیگر علما صراحتاً نفی می‌کنند. لذا نظر مرحوم محقق به کلام مرحوم شیخ است. و می‌توان گفت؛ این گزارش مرحوم محقق برای ما غیرمعتبر می‌شود؛ زیرا همان‌طور که در بالا اشاره شد که نظر مرحوم شیخ این‌گونه نیست. البته در صورت پذیرش کلام مرحوم محقق، در مورد وجود قائلی برای اکتفاء به اسلام شاهد، ممکن است گفته شود شاید نظر این فرد یا افراد، به مواردی است که به خاطر جو عمومی جامعه، وثوق به حسن ظاهر یا عدالت افراد حاصل است مگر خلافی احراز شود، نه اینکه به مجرد اسلام شخص، صحت طلاق در نزد او را بپذیرند. به هر جهت نمی‌توان از کلام مرحوم محقق، گزارش مورد اعتمادی برای احراز وجود قائل به اصالت عدالت در بین علما یافت. ایشان در کتاب *المختصر النافع* نیز کلامی مشابه کتاب *الشرايع* آورده‌اند و می‌فرمایند: «و يعتبر فیهما العدالة و بعض

الأصحاب یکتفی بالإسلام؛ و در دو شاهد طلاق، عدالت معتبر است و بعضی از اصحاب به اسلام اکتفاء می‌کنند». (محقق حلی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۱۹۸) با توجه به آنچه گفته شد، این کلام هم مثل کلام ایشان در کتاب شرایع قابل اعتماد نیست و نمی‌توان گفت این کلام، یک گزارش صحیح از وجود قائلین به اصالت عدالت است.

البته کلام مرحوم محقق توجیهی دارد؛ به این بیان که شاید برداشت مرحوم محقق از کلام مرحوم شیخ این‌گونه بوده است که مرحوم شیخ طوسی، ثبوتاً شاهد در باب طلاق را، بی‌نیاز از تعدیل در نظر گرفته‌اند. و لذا به صرف اسلام او اکتفا شده است. یعنی ثبوتاً باید فقط مسلمان باشد نه مسلمان عادل؛ شاهد این احتمال را می‌توان کلام مرحوم محقق حلی دانست، زیرا ایشان فرموده‌اند برخی از اصحاب در شاهد طلاق، اکتفا به اسلام می‌کنند که ظاهرش در اکتفا در مقام ثبوت است (محقق حلی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۱۹۸) زیرا در فقره قبل از این مطلب، بحث مرحوم محقق، کاملاً ثبوتی است و شرایط ثبوتی تذکر داده شده است. و لذا بعد از بیان شرایط ثبوتی از دیدگاه خودشان، به نظریه مخالف خود نیز اشاره می‌کنند؛ لذا به قرینه مقابله، نظرشان به مقام ثبوت است. با توجه به این احتمال، مرحوم شیخ طوسی، اسلام را طریق به عدالت ندانسته‌اند بلکه به صرف اسلام آن شخص، او را برای شهادت در باب طلاق دارای شرایط معتبر دانسته‌اند و گزارش مرحوم محقق نیز صحیح است ولی هیچ ارتباطی به اصالت عدالت ندارد.

۱-۳. باب قضا

در این قسمت علاوه بر کلام مرحوم شیخ طوسی، به کلام مرحوم محقق حلی و مرحوم شهید اول نیز اشاره می‌شود؛ زیرا کلام این دو بزرگوار، ناظر به کلام مرحوم شیخ است.

۱-۳-۱. کلام مرحوم شیخ طوسی

ایشان در کتاب الخلاف در مورد قبول قول شاهد می‌فرمایند: «إذا شهد عند الحاكم شاهدان يعرف إسلامهما و لا يعرف فیهما جرح، حکم بشهادتهما و لا یقف علی البحث إلا أن یجرح المحکوم علیه فیهما، بأن یقول: هما فاسقان، فحینئذ یجب علیه البحث؛ اگر قاضی، اسلام دو شاهد را بفهمد ولی جرحی را در مورد آنها فهمیده نشده باشد، با توجه به شهادت این دو،

حکم می‌کند و لازم نیست در مورد حالشان بررسی و جست‌وجو کند؛ مگر اینکه متهم، آن دو را مورد جرح قرار دهد و بگوید این دو فاسق هستند. که در این حالت باید در مورد این دو تحقیق صورت گیرد». (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۶، ص ۲۱۷) در ادامه نظر عامه را بیان می‌کنند که ابوحنیفه در بعضی موارد طبق همین روش عمل می‌کرده ولی ابویوسف و شافعی، در همه موارد، بررسی را لازم دانسته‌اند. (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۶، ص ۲۱۷)

سپس در مقام بیان ادله می‌فرمایند: «دلیلنا: إجماع الفرقة وأخبارهم وأیضا الأصل فی الإسلام العدالة والفسق طار علیه یحتاج إلی دلیل؛ و أیضا نحن نعلم أنه ما كان البحث فی أيام النبی علیه السلام ولا أيام الصحابة ولا أيام التابعین وانما هو شیء، أحدثه شریک بن عبد الله القاضی؛ دلیل ما [برای عدالت بدون بررسی]، اجماع فرقه و اخبار و همچنین اصل در اسلام که عدالت است؛ و فسق یک حالت عارضی است که برای اثباتش نیازمند دلیل هستیم و همچنین روند قضاوت اصحاب و تابعین همچنین بوده و این بررسی نمودن حالت شاهد، از زمان شریک بن عبدالله ایجاد شده و قبلاً نبوده است.» (طوسی، ۱۴۰۷ق، ص ۲۱۸)

۱-۳-۱- بررسی کلام مرحوم شیخ طوسی

ظاهراً منظور ایشان از «یعرف اسلامهما» حسن ظاهر باشد و ایشان نظری به پذیرش شهادت با صرف احراز اسلام و ندانستن جرح نداشته باشند. برای اثبات این مدعا می‌توان به چهار نکته اشاره کرد.

نکته اول

ایشان در همین کتاب خلاف در چند صفحه بعد، در بحث شهادت شخص غریب می‌فرمایند: «إذا حضر الغرباء فی بلد عند الحاکم، فشهد عنده اثنان، فان عرفا بعدالة حکم و ان عرفا بالفسق وقف و ان لم یعرف عدالة ولا فسقا بحث عنهما و سوا، کان لهما السیما الحسنه و المنظر الجمیل و ظاهر الصدق و به قال الشافعی؛ و قال مالک: ان کان المنظر الحسن توسم فیهما العدالة، حکم بشهادتهما. دلیلنا: قوله تعالی «فَإِنْ لَمْ یَکُونَا رَجُلَیْنِ فَرَجُلٌ وَ أَمْرَاتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ» و هذا ما رضی بهما؛ هنگامی که اشخاص غریبی در شهر در نزد حاکم حاضر شوند و شهادت دهند، اگر آن‌ها را به عدالت می‌شناسد به سبب عدالت آن‌ها حکم

می‌کند و اگر آن‌ها را به فسق می‌شناسد توقف می‌کند و اگر عدالت و فسق آن‌ها را نمی‌شناسد، در مورد آن‌ها بررسی و بحث می‌کند و این لزوم بحث هم تفاوتی ندارد و در هر حال هست، هر چند آن‌ها سیمای خوب و قیافه‌ای آراسته و ظاهری راستگویانه داشته باشند و این قول شافعی هم است. و مالک می‌گوید اگر سیمای آن‌ها حسن بود و عدالت در ظاهرشان مشهود بود؛ به سبب شهادت آن‌ها حکم می‌شود. و دلیل ما قول خداوند متعال است که می‌فرماید: (اگر دو شاهد مرد نبودند پس یک مرد و یک زن از افرادی که رضایت می‌دهید به شهادتشان) و این [بررسی و احراز عدالت] حالتی است که رضایت داده می‌شود به شهادت این دو». (طوسی، ۱۴۰۷ق، ص ۲۲۱) ایشان صراحت دارند که در حالت شک باید از حال آن‌ها از حیث عدالت و فسق جستجو شود و احتمال اختصاص به شاهدان غریب، محتمل نیست.

ممکن است کسی اشکال کند که چون فرد غریب اسلامش مشخص نیست؛ لذا نمی‌شود از اصالت عدالت در حقش استفاده کرد. ولی این اشکال درست نیست؛ زیرا، اولاً: مخالف ظاهر کلام ایشان است که فرموده‌اند: «و ان لم يعرف عدالة و لا فسقا بحث عنهم» (طوسی، ۱۴۰۷ق، ص ۲۲۱) یعنی اگر عدالت و یا فسقش مشخص نبود. پس محور بحث، عدم شناخت عدالت و فسق است نه اسلام و کفر. ثانیاً: مرحوم شیخ در مورد افرادی که قاضی اسلامشان را احراز کرده چه غریب و چه غیر غریب دقیقاً از همین تعبیرات استفاده کرده‌اند و لزوم بحث را مطرح نموده‌اند که قطعاً بحث از بررسی عدالت است نه اسلام. (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۸، ص ۱۰۴)

علاوه بر مطالب بالا، نکته مهم و قابل توجه این است که در بیشتر موارد، احراز اسلام اشخاص با دیدن همین افعال ظاهری اسلامی است. مثل نماز خواندن، دروغ نگفتن شخص، داشتن پوشش اسلامی. در این موارد علاوه بر اسلام شخص، حسن ظاهر هم احراز می‌شود. یعنی در حقیقت، ابتدا حسن ظاهر شخص دیده می‌شود و سپس به اسلامش حکم می‌شود. و این، یکی از معانی محتمل در کلام مرحوم شیخ است که نظر به غالب موارد داشته‌اند و با توجه به دیگر کلماتشان، این از بهترین محامل کلام ایشان است. نکته دیگری که نباید

از آن غفلت شود؛ این است که ایشان کلمه «يعرف» را به صورت مجهول آورده است. شاهدش کلمه «جرح» است و الا باید «جرحا» می‌فرمود؛ لذا محور اصلی عدم اطلاع فسق، توسط خود شخص قاضی نیست بلکه منظور مشاهده نشده جرح در متن جامعه و نزد اکثر مردم است؛ شاهد این برداشت، هم سیاق بودن این کلام با روایت ابن ابی‌یعفور است که در آن روایت نیز «يعرف»، مجهول استفاده شده است (طوسی، ۱۴۰۰ق، ص ۳۲۵) علاوه بر اینکه لفظ «يعرف» در مبسوط نیز به همین صورت مجهول است (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۸، ص ۲۱۷) لذا محور اصلی عدم ظهور فسق در متن جامعه است که منطبق بر حسن ظاهر یا شیاع بر عدالت است و ارتباطی با اصالت عدالت ندارد.

نکته دوم

ایشان در کتاب المبسوط در فرض جهل به عدالت دستور به بررسی می‌دهند که کاملاً مخالف اصالت عدالت است. ایشان چنین می‌فرمایند: «و إن لم يعرفهما بل جهل حالهما و الجهل علی ضربین أحدهما ألا يعرفهما أصلاً و الثاني أن يعرف إسلامهما دون عدالتهما لم يحکم بشهادتهما حتی يبحث عن عدالتهما و سواء كان ذلك في حد أو قصاص أو غير ذلك من الحقوق؛ اگر حاکم دو شاهد را نمی‌شناسد دو حالت دارد، یا اصلاً آن‌ها را نمی‌شناسد [که به شهادتشان اعتناء نمی‌شود مگر اینکه بررسی کند] و یا اسلامشان را می‌داند ولی عدالت آن‌ها را نمی‌داند؛ حکم به صحت شهادت آن‌ها نمی‌شود تا اینکه در مورد عدالت آن‌ها بررسی شود و تفاوتی ندارد این شهادت در مورد حد یا قصاص باشد یا غیر این از حقوق». (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۸، ص ۱۰۴) در این کلام همان‌طور که گفتیم تنها به اسلام، برای احراز عدالت، اکتفاء نکرده‌اند و دستور به بررسی داده‌اند که ردی بر اعتبار اصالت عدالت در نزد ایشان است.

البته ممکن است گفته شود احتمال دیگری هم در مبسوط هست، یعنی در نظر ایشان، برای احراز عدالت، نه تنها مسلمان بودن کافی نیست؛ بلکه حسن ظاهر هم کافی نیست. مؤید این برداشت، ادامه مطلب است که می‌فرمایند: «وقال قوم إن كان ذلك في قصاص أو حد كما قلنا و إن كان غير ذلك كالأموال و النكاح و الطلاق و النسب، حکم بشهادتهما بظاهر الحال و لم يبحث عن عدالتهما بعد أن يعرف إسلامهما و لا يكتفى بمعرفة إسلامهما بظاهر الدار كما يحکم بإسلام اللقيط بل

علی تعرف السبب و هو أن أسلما بأنفسهما أو بإسلام أوبيهما أو بإسلام الثاني فإذا عرفهما مسلمين حكم إلا أن يقول المحكوم عليه هما فاسقان فحينئذ لا يحكم حتى يبحث عن حال الشهود، فإذا عرف العدالة حكم و إذا حكم بشهادتهما بظاهر العدالة عنده نفذ حكم: و گروهی می‌گویند اگر شهادت در مورد قصاص و حد بود مثل ما حکم کرده‌اند که باید از حال شهود بررسی شود و اگر در باب دیگر بود مثل اموال و نکاح و طلاق و نسب، حکم می‌شود به واسطه شهادت آن‌ها با توجه به همین ظاهر حال و از عدالتشان هم بررسی نمی‌شود ... و اگر حاکم حکم کرد به واسطه شهادت این افرادی که به خاطر ظاهر عدالتی که داشتند، حکمش نافذ است». (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۸، ص ۱۰۴) ممکن است که با توجه به قسمت‌های مشخص شده (ظاهر حال، ظاهر عدالتی) گفته شود نظر خود شیخ، به نفی حسن ظاهر است مطلقاً و نظر افرادی که قولشان را نقل می‌کند به اعتبار حسن ظاهر است در غیر حدود و قصاص. لذا از این کلام مبسوط نمی‌توان فهمید که افرادی در غیر باب حدود و قصاص، به اصالت عدالت معتقد بودند و به هر جهت از این کلمات مؤیدی برای وجود قائل به اصالت عدالت نمی‌توان یافت.

نکته سوم

ایشان در کتاب *المبسوط* در مورد شهادت شخص غریب، کلماتی دارند که با اصالت عدالت در تنافی است؛ زیرا در مورد شخصی که غریب است بررسی از عدالتش را لازم می‌دانند و ظاهر از لفظ «إن لم يعرف عدالة و لا فسقا بحث» محور بحث عدالت است نه اسلام شخص (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۸، ص ۱۲). از این کلمات به راحتی می‌توان فهمید که آنچه ایشان به عنوان مصحح شهادت می‌دانند؛ احراز عدالت است. و ممکن است گفته شود حتی به ظاهر صالح شخص هم اعتنا نمی‌کنند. یعنی مرحوم شیخ نه تنها به اصالت عدالت اعتنایی ندارد؛ بلکه به حسن ظاهر هم اهمیت نمی‌دهند.

نکته چهارم

ایشان در کتاب *النهاية* در محل اصلی تعریف عدالت که طبیعتاً با دقت بیشتری بحث را دنبال می‌کنند، می‌فرمایند: «العدل الذي يجوز قبول شهادته للمسلمين و عليهم، هو أن يكون ظاهره ظاهر الإيمان، ثم يعرف بالسّتر و الصّلاح و العفاف ...؛ شخص عادل که شهادتش به

نفع مسلمین یا علیه آنها قبول است؛ کسی است که ظاهرش، ظاهر ایمان باشد؛ پس شناخته می‌شود به پوشاندن خود [از گناه و فسق] و به خوب رفتار کردن و عقیف بودن...» (طوسی، ۱۴۰۰ق، ص ۳۲۵)؛ یعنی با صراحت، صرف اسلام را کافی نمی‌دانند که در تنافی آشکار با اصالت عدالت است. همچنین در باب قضای کتاب *النهایة* تصریح دارد که در ظرف جهل به جرح، بدون بررسی از حالشان، شهادت مقبول نیست. این گونه می‌فرمایند: «و إذا شهد عنده من لا یعرفهما بعدالة ولا جرح، سمع شهادتهما و أثبتها عنده، ثم استكشف أحوالهما و اثبتهما. فإن وحدهما مرضیین جائزی الشَّهادة، حکم بشهادتهما؛ و إن وجدهما علی غیر ذلک، طرح شهادتهما؛ هنگامی که در نزد حاکم دو نفر شهادت بدهند که حاکم نه عدالت آنها را می‌داند و نه جرحی در موردشان؛ شهادتشان را گوش کرده و ثبت می‌کند و سپس در مورد آنها بررسی می‌کند. اگر فهمید که مورد رضایت هستند به واسطه شهادت آنها حکم می‌دهد و گرنه اعتنا نمی‌شود» (طوسی، ۱۴۰۰ق، ص ۳۲۵) لذا می‌توان گفت هر دو کلام نقل شده از کتاب *النهایة*، مخالف با اصالت عدالت است.

۱-۳-۲. جمع‌بندی بررسی کلام مرحوم شیخ طوسی

اولین کلام مطرح شده از مرحوم شیخ در کتاب *الخلاف*، (اگر منظور ایشان همان حسن ظاهر باشد که بسیار واضح است) در تنافی آشکاری با بحث اصالت عدالت است و اگر به اکتفاء به صرف اسلام برای فهمیدن عدالت، ناظر باشد؛ (حتی بدون احراز حسن ظاهر) در این صورت با مواضع متعددی از کلمات ایشان تنافی آشکار دارد. حتی با گفتار خود ایشان در همان کتاب *خلاف* در صفحه بعد. و لذا همین قرینه می‌شود که منظور واقعی کلام ایشان کشف شود که همان بحث حسن ظاهر است نه اصالت. علاوه بر این تنافی داخلی، ادعای اجماع ایشان به هیچ وجه، قابل پذیرش نیست؛ حتی نسبت به عصر خودشان. زیرا تصریح کلمات هم‌عصران ایشان مثل استادشان مرحوم مفید (مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۷۲۵) و مرحوم ابن براج (ابن براج، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۸۰) برخلاف این مطلب است همان‌طور که مرحوم سید جواد عاملی در کتاب *مفتاح الکرامه*، نه تنها این اجماع را قبول نکرده، بلکه اجماع بر خلافش را ادعا نموده است. (حسینی عاملی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۰، ص ۳۹)

۱-۳-۲. بررسی کلام مرحوم محقق و شهید ثانی

ایشان در صورت جهل حاکم به عدالت، به توقف در قضاوت حکم داده‌اند تا اینکه در مورد شهود تحقیق شود. و در ادامه می‌فرمایند که مرحوم شیخ در این صورت حکم به جواز قضاوت داده‌اند. (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۴، ص ۶۸) مرحوم شهید ثانی در توضیح کلام مرحوم محقق، قول مرحوم محقق را منسوب به مشهور علماء می‌داند و قول مرحوم شیخ را غیر مشهور معرفی می‌کند. (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۳، ص ۳۹۷) پس در واقع مرحوم شهید ثانی استفاده از اصالت عدالت را به مرحوم شیخ نسبت داده‌اند. ایشان در ادامه، این قول منسوب به شیخ را موافق ادله و همچنین طبق اکثر روایات و مورد پذیرش عملی علمای سلف می‌دانند، ولی اعتراف دارند که مشهور زمان خودشان بلکه مذهب، خلاف این روش است. (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۳، ص ۴۰۳)

همان‌طور که قبل از این کلام، کلمات مرحوم شیخ آورده شد، برداشت مرحوم محقق و شهید ثانی (ره)، کامل نیست و این بزرگواران به مجموعه کلمات مرحوم شیخ نظر نکرده‌اند، چون نظر مرحوم شیخ برای احراز عدالت، به حسن ظاهر است نه صرف اسلام و مجهول‌الحال بودن. علاوه بر اینکه احتمال دارد کلمات ایشان را حمل کنیم بر حالتی که به خاطر جو عمومی جامعه، با صرف احراز اسلام شخصی، وثوق به عدالت یا حسن ظاهر او حاصل می‌شود. یا اینکه بگوییم در بیشتر موارد احراز اسلام اشخاص با دیدن همین افعال ظاهری اسلامی است، مثل نماز خواندن، دروغ نگفتن شخص، داشتن پوشش اسلامی و... در این موارد علاوه بر اسلام، حسن ظاهر هم احراز می‌شود، یعنی در حقیقت ابتدا حسن ظاهر شخص دیده می‌شود و سپس به اسلامش حکم می‌شود و این، یکی از معانی محتمل در کلام مرحوم شیخ است که نظر به غالب موارد داشته‌اند و با توجه به دیگر کلماتشان، این وجه، از بهترین محامل کلام ایشان است. به هر جهت پذیرش کلام مرحوم شهید در مورد قبول اصالت عدالت توسط مرحوم شیخ و سلف از اصحاب، بسیار مشکل بلکه غیر قابل قبول است.

توجه به این نکته هم مفید است که چگونه می‌توان از مرحوم شهید پذیرفت که از یک طرف، نظر علمای سلف به اصالت عدالت بوده و دلیل و روایات پشتوانه آن باشند؛ ولی در عصر مرحوم شهید مذهب بر خلافتش تحقق یافته باشد! لذا بعید نیست گفته شود، نزاع مرحوم شهید و هم‌عصرانشان صغروی است، یعنی اختلاف در مرتبه حسن ظاهری است که کاشف از عدالت است. پس اینکه مرحوم شهید، این رویه اصالت عدالت را به علمای سلف نسبت داده‌اند، طبق همین نکته قبل بوده است که در حقیقت غالباً، ابتدا حسن ظاهر شخص دیده می‌شود و سپس به اسلامش حکم می‌شود. و اگر منظور شهید، اکتفاء به همین میزان از حسن ظاهر بوده، در واقع به هیچ وجه، نظری به اصل نداشته‌اند و این قول اصالت عدالت را نه به مرحوم شیخ و نه به علمای سلف نسبت نداده‌اند. مرحوم محقق در مختصر النافع (محقق حلی، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۲۸۰) نیز کلامی مشابه شرایع دارند که توضیح و جواب از آن هم مشابه مطالب پیش گفته است.

۱-۴. باب شهادت

کلمات ایشان در این باب، از مهم‌ترین مطالب مورد نظر است. ابتدا به کلام ایشان اشاره می‌شود و در مقام بررسی با هفت دلیل و شاهد، به بررسی کلام ایشان پرداخته خواهد شد.

۱-۴-۱. کلام مرحوم شیخ طوسی

ایشان در کتاب *المبسوط*، می‌فرمایند: «لا یجوز للحاکم أن یقبل إلا شهادة العدول ... و أما فی الشریعة هو من کان عدلاً فی دینه عدلاً فی مروته عدلاً فی أحكامه. فالعدل فی الدین أن یکون مسلماً ولا یعرف منه شیء من أسباب الفسق؛ برای حاکم جایز نیست که شهادت کسی را بپذیرد مگر شهادت عدول ... و اما در شریعت، عادل، کسی است که [با توجه به کلمات قبلی ایشان که بحث عدالت لغوی را مطرح می‌کنند، منظور از عادل شخص متعادل است] در دینش عادل باشد، در مروتش عادل باشد، در احکامش عادل باشد. پس عدل در دین یعنی مسلمان باشد و اسباب فسق از او فهمیده نشده باشد». (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۸، ص ۲۱۷) ممکن است گفته شود از جمله اخیر ایشان استفاده می‌شود که عدل یعنی مسلمان بودن شخص را بدانیم

و در مورد اسباب فسقش یا بی‌اطلاع باشیم یا اینکه علم به نبودن داشته باشیم. ولی به هر جهت برای اثبات اینکه ایشان قائل به اصالت عدالت بودند، کافی است.

در موضع دیگری، در یک فرع مربوط به اختلاف بین عبد و مولایش در اینکه آیا او را آزاد کرده است یا نه؟ این گونه می‌فرمایند: «إذا ادعی عبد علی سیده أنه أعتقه فأنکر فأتی العبد بشاهدین فشهدا له عند الحاکم بذلک و لم یعرف الحاکم عدالتهم، فقال له العبد فرق بیننا حتی نبحت عن العدالة، قال قوم یفرق بینهما و قال آخرون لا یفرق و الأول أقوى لأن العبد قد فعل ما یجب علیه، لانه أتى بیئنة كاملة و إنما بقى ما لیس علیه من البحث عن حال الشهود و لان الظاهر العدالة حتى یظهر العرج؛ هنگامی که عبد بر ضد مولایش ادعا کند که او را آزاد کرده است؛ ولی مولا، عتق را انکار کند. سپس عبد دو نفر شاهد بیاورد و شهادت دهند در حالی که حاکم از عدالت آن‌ها اطلاع ندارد. عبد می‌گوید من را از این مولا جدا کنید تا در مورد این شهود تحقیق شود. در اینجا بعضی می‌گویند: باید عبد را از این مولا جدا کرد و بعضی می‌گویند: جدا نمی‌کنیم. قول اول اقوی است؛ چون عبد وظیفه‌اش را که آوردن شاهد است انجام داده و فقط بررسی حال شهود باقی مانده است که ربطی به او ندارد و چون ظاهر، عدالت است تا اینکه خلافش ظاهر شود». (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۸، ص ۲۵۴) ممکن است گفته شود از جمله اخیر ایشان استفاده می‌شود که عدالت، اصل اولیه و ظاهر اولیه هر مسلمانی است تا اینکه خلافش ثابت شود پس ایشان اعتقاد به اصالت عدالت داشته است.

۱-۴-۲. بررسی کلام مرحوم شیخ

ظاهراً منظور ایشان از مشخص بودن اسلام و عدم شناخت فسقش، همان ظاهر اسلامی و حسن ظاهر است که یا خود عدالت است یا اماره بر آن، نه صرف مسلمان بودنش. بر این ادعا، ادله‌ای را می‌توان بیان نمود.

۱-۴-۲-۱. دلیل اول

در بیشتر موارد، احراز اسلام اشخاص، با دیدن همین افعال ظاهری اسلامی است، مثل نمازخواندن، دروغ نگفتن شخص، داشتن پوشش اسلامی و... در این موارد علاوه بر اسلام شخص، حسن ظاهر هم احراز می‌شود. یعنی در حقیقت ابتدا حسن ظاهر شخص

دیده می‌شود و سپس به اسلامش حکم می‌شود. و این، یکی از معانی محتمل در کلام مرحوم شیخ است که نظر به غالب موارد داشته‌اند و با توجه به دیگر کلماتشان، این از بهترین محامل کلام ایشان است.

۱-۴-۲. دلیل دوم و سوم

دلیل بعدی، جملات متعدد قبلی ایشان در توضیح عدالت است، زیرا عدالت را حالت اعتدال فرد معرفی کرد که در واقع یک عنوان وجودی غیر از اسلام است. و جمله آخر، بیان عرفی احراز حسن ظاهر شخص است.

دلیل سوم این معنا، کلام ایشان در ادامه همین مطلب است که معیار را در عادل بودن افراد، حالت غالبی شخص می‌دانند. ایشان این گونه می‌فرمایند: «فأما إن كان مجتنباً للكبائر مواقعاً للصغائر فإنه يعتبر الأغلب من حاله، فإن كان الأغلب من حاله مجانته للمعاصي و كان يواقع ذلك نادراً قبلت شهادته و إن كان الأغلب مواقفته للمعاصي و اجتنابه لذلك نادراً لم تقبل شهادته و إنما اعتبرنا الأغلب في الصغائر لأننا لو قلنا إنه لا تقبل شهادة من أوقع اليسير من الصغائر، أدى ذلك إلى أن لا يقبل شهادة أحد؛ اما اگر از کبائر دوری می‌کند و صغیره انجام می‌دهد، آنچه مهم و معیار است غلبه حالت اوست؛ اگر حالت غالبی اش دوری از کبائر است ولی نادراً به معاصی دچار می‌شود، شهادتش مقبول است و اگر حالت غالبی اش انجام گناه است، شهادتش مقبول نیست و دلیل اعتبار غلبه حالت افراد در مورد صغائر این است که اگر شهادت این شخص قبول نشود، لازمه اش آنست که شهادت هیچ کسی قبول نشود.» (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۸، ص ۲۱۷) یعنی در نظر ایشان، مهم، داشتن یک روحیه درونی است که غلبه حالت شخص را به سمت دین می‌کشاند. یعنی مهم، احراز و کشف آن غلبه روحی است و این معنا با صرف اسلام تناسب ندارد؛ بلکه نظر ایشان به حسن ظاهر است که اماره و نشانه این غلبه درونی است.

۱-۴-۳. دلیل چهارم و پنجم

دلیل بعدی این برداشت این است که امکان ندارد؛ مرحوم شیخ با صرف اقرار شخصی به اسلام که از دلایل احراز اسلام شخص در نزد ایشان است؛ (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۸،

ص ۲۱۸) او را صالح برای شهادت در دادگاه بدانند و جان و مال و عرض مسلمین را با تکیه بر چنین شهادتی مورد تعرض قرار دهند!

دلیل پنجم، کلام مرحوم شیخ در صفحه بعد، در فرع بعدی است که ایشان در قبول شهادت بسیار سخت‌گیری نموده‌اند؛ به گونه‌ای که گویا برای قبول شهادت، نه تنها اسلام شخص کافی نیست بلکه عدالت ظاهری نیز، سودی ندارد. یعنی ممکن است کسی ادعا کند، ایشان حسن ظاهر را هم کافی نمی‌دانند. ایشان این‌گونه می‌فرمایند: «قد ذکرنا أنه لا تقبل إلا شهادة المسلم العدل... و أما العدالة فيحتاج أن تثبت عنده عدالته في الظاهر و الباطن، على ما ذكرناه فيما قبل و لا يقتصر في معرفة ذلك على الظاهر؛ قبلاً گفتیم که فقط شهادت مسلمان عادل پذیرفته می‌شود... اما اثبات عدالت شخص، نیازمند این است که عدالتش در ظاهر و باطن برای حاکم مشخص شود، طبق آنچه قبلاً گفتیم و اکتفاء به ظاهر هم قبول نیست». (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۸، ص ۲۱۸) البته ما در مقام اثبات این ادعا نیستیم که ایشان حتی حسن ظاهر را هم کافی نمی‌دانند؛ ولی همین مقدار از این فرع، می‌توان استفاده کرد که نظر ایشان به‌صرف احراز اسلام برای قبول شهادت نبوده است. این نکته اخیر در فهم عبارت دوم مرحوم شیخ نیز سودمند است.

۱-۲-۴. دلیل ششم

دلیل دیگر بر اراده حسن ظاهر، کلام ایشان در مواضع دیگری از همین کتاب المبسوط است. ایشان وقتی بحث عدالت را مطرح می‌کنند تعبیر ظاهر عدالت را می‌آورند که گویا همان حسن ظاهر است.

مؤید برداشت حسن ظاهر از کلام ایشان این است که تعبیر شایع ایشان، مسلمان عادل است که عدالت را (همان‌طور که بارها گفته شد) امری وجودی می‌دانند؛ نه صرف عدم اطلاع از فسق شخص مسلمان. و در همان کتاب *النهائية* تصریح دارند که عدالت، ظاهر ایمان است که برای احرازش باید صفات وجودی متعددی را احراز کرد. ایشان این‌گونه می‌فرمایند: «العدل... هو أن يكون ظاهراً ظاهراً الإیمان، ثمَّ يعرف بالستر و الصّلاح و العفاف و الكفّ عن البطن و الفرج و اليد و اللسان و يعرف باجتناّب الكبائر... و يكون متعاهداً للصلوات الخمس مواظباً علیهنّ، حافظاً

لمواقبتهم، متوفراً علی حضور جماعة المسلمین، غیر متخلف عنهم إلا لمرض أو علة أو عذر؛ عادل شخصی است که ظاهرش، ظاهر ایمان باشد، پس به پوشاندن خود [از گناهان] و صالح بودن و غفیف بودن و نگه داشتن بطن و فرج و دست و زبان شناخته می‌شود. و به دوری از کبائر شناخته می‌شود... و متعهد باشد [در عمل] به انجام نمازهای پنج‌گانه، و در حالی که مواظبت می‌کند بر این نمازها، حفاظت بر اوقات نماز داشته باشد و حضور کامل در نمازهای جماعت داشته باشد مگر به علت مریضی و عذر» (طوسی، ۱۴۰۰ق، ص ۳۲۵) با توجه به این مقدار از سخت‌گیری و مطرح نمودن این صفات وجودی متعدد، چگونه می‌توان پذیرفت که ایشان به‌صرف احراز اسلام شخص، او را عادل می‌داند، اسلامی که در نظر ایشان حتی با صرف اقرار خود آن شخص نیز، قابل اثبات است (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۸، ص ۲۱۸).

۱-۴-۲-۵. دلیل هفتم

آخرین دلیل بر عدم حجیت اصالت عدالت در نظر ایشان، موارد دیگر در کتاب المبسوط است که به لزوم بررسی حاکم از حال شاهد اشاره دارند و می‌فرمایند: «فأقام المدعی شاهدین لم یحکم الحاکم بشهادتهما حتی یبحث عن عدالتهما؛ پس [در فرض اختلاف اگر] مدعی دو شاهدی را آورد [که حاکم آن‌ها را نمی‌شناسد]، حاکم تا قبل از بررسی از عدالت آن‌ها حکم نمی‌کند» (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۴، ص ۱۶۴) در حالی که اگر اصل، عدالت بود؛ نیازی به بحث و بررسی نبود. البته ممکن است اشکال شود که منظور از بحث از حال شاهد، بررسی اسلام اوست. ولی جواب این است که ایشان تصریح دارند که هم بررسی اسلام لازم است و هم بررسی عدالت. ایشان می‌فرمایند: «أنه لا تقبل إلا شهادة المسلم العدل و إسلامه یثبت بأحد ثلاثة أشياء، إما أن یعرف ذلك الحاکم منه أو یقوم بینه بذلك أو یقر هو بأنه مسلم و أما العدالة فیحتاج أن تثبت عنده عدالته فی الظاهر و الباطن، علی ما ذکرناه فیما قبل و لا یقتصر فی معرفة ذلك علی الظاهر؛ همانا فقط شهادت مسلمان عادل مورد پذیرش هست و اسلام با سه راه اثبات می‌شود: یا اینکه حاکم او را می‌شناسد، یا بینه بر اسلام هست و یا اینکه خود شخص اقرار کند و اما عدالت، پس نیازمند اثبات است در ظاهر و باطن. ... و ظاهر حال شخص، کافی نیست.» (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۸،

ص ۲۱۸) همان‌طور که واضح است ایشان هر دو مطلب را قابل بررسی مطرح می‌کنند یعنی اسلام و عدالت. و اسلام را غیر از عدالت می‌دانند.

به طور خلاصه می‌توان گفت که بعد از بررسی مجموعه کلمات مختلف مرحوم شیخ، عبارت قابل اعتمادی در کلمات ایشان برای اصالت عدالتی بودن ایشان نمی‌توان یافت. و حتی با توجه به بعضی از کلماتشان ممکن است گفته شود؛ ایشان نه تنها مخالف اصالت عدالت هستند بلکه گویا حسن ظاهر را هم کافی نمی‌دانند. لذا کلامشان در تنافی آشکاری با اصالت عدالت است. مرحوم شیخ در استبصار در مقام رفع تعارض بین روایات بحث شهادت، کلماتی مشابه مبسوط دارند که توضیح و تبیین مشابهی دارد. (طوسی، ۱۳۹۰ق، ج ۳، ص ۱۴) مرحوم ابن براج (ابن براج، ۱۴۰۶ق، ج ۲، ص ۵۵۶) و حلبی (ابوالصلاح حلبی، ۱۴۰۳ق، ص ۴۳۵) نیز کلماتی شبیه مرحوم شیخ دارند که توضیحی مشابه دارد.

۲. علم اصول

کلام مرحوم شیخ طوسی، در کتاب *العدة*، در بحث *مرجحات*، مخالف اصالت عدالت است. بعد از این که مرجح بودن عدالت را مطرح می‌کنند، این‌گونه می‌فرمایند: «و أما العدالة المراجعة فی ترجیح أحد الخبرین علی الآخر فهو: أن یكون الراوی معتقدا للحق، مستبصرا، ثقة فی دینه، متحرجا من الکذب، غیر متهم فیما یرویه؛ اما عدالتی که در ترجیح یکی از دو خبر در نظر گرفته می‌شود این است که راوی معتقد، آگاه، مورد اعتماد در دین، دور از کذب، غیر متهم در روایت باشد». (طوسی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۴۸) همان‌طور که واضح است، عدالت در نظر ایشان با تحقق صفات وجودی متعددی محقق می‌شود که با اصالت عدالت در تنافی واضح است. صفاتی مثل اعتقاد به حق، آگاه بودن و مورد اعتماد قرار گرفتن و دیگر صفات وجودی؛ که نشان‌دهنده این است که برای احراز آن‌ها صرف اسلام و عدم اطلاع از فسق کافی نیست. زیرا با صرف ادای شهادتین و امثال این موارد که *مُحرز* اسلام شخص است، نمی‌توان به این‌گونه صفات پی برد. و اگر اطلاع از اسلام آن شخص، با مصاحبت و دیدن حسن ظاهری وی حاصل شده باشد، این خروج از احراز عدالت با اصالت عدالت است. زیرا *مُحرز* عدالتش، همان حسن ظاهر است که راهی مجزا نسبت به اصالت عدالت است.

ایشان در ادامه توضیح عدالت مورد نیاز در اعتبار قول راوی این گونه می‌فرمایند: «فأما من كان مخطناً في بعض الأفعال، أو فاسقاً بأفعال الجوارح و كان ثقة في روايته متحرزاً فيها، فإن ذلك لا يوجب رد خبره و يجوز العمل به لأن العدالة المطلوبة في الرواية حاصلة فيه و إنما الفسق بأفعال الجوارح يمنع من قبول شهادته و ليس بمانع من قبول خبره و لأجل ذلك قبلت الطائفة أخبار جماعة هذه صفتهم؛ اما کسی که در بعضی کارهایش به خطا می‌رود و یا اینکه در بعضی افعال جوارحی‌اش فاسق است؛ در حالی که در روایت مورد وثوق است و در روایت از کذب مواظبت دارد، مشکلاتش مانع قبول خبرش نمی‌شود و عمل به خبرش جایز است. چون عدالتی که برای نقل روایت، مد نظر است؛ در این شخص وجود دارد و فسق جوارحی فقط در قبول شهادت مانع است و مانع قبول خبرش نمی‌شود.» (طوسی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۴۸) همان‌طور که واضح است، عدالت در نظر ایشان برای قبول خبر راوی، وابسته به وثوق به خبر اوست که قطعاً با صرف اسلام و عدم اطلاع از فسق شخص، چنین وثوقی محقق نیست. زیرا وثوق به شخص وقتی حاصل می‌شود که از صفاتش به میزانی اطلاع حاصل شده باشد که با مصاحبت با وی و امثال این امور حاصل می‌شود؛ نه به صرف اطلاع از اسلام او. لذا با این کلام، ایشان را نه تنها نمی‌توان قائل به اصالت عدالت دانست؛ بلکه مخالف هم هستند. زیرا صرف عدم اطلاع از فسق را کافی ندانستند و ثقه بودن را شرط دانسته‌اند. نکته قابل توجه دیگر این است که ایشان عدالت در شاهد را با سخت‌گیری بیشتری دنبال کرده‌اند. و علاوه بر این وثوق به قول، احراز دوری از دیگر گناهان را نیز شرط می‌دانند که همه نشان از عدم اکتفاء به احراز اصل اسلام و عدم علم به فسق است. زیرا علاوه بر احراز وثاقت شخص در گفتار، اطلاع از روحیه اجتناب از گناه نیز باید احراز شود که این موارد با صرف اطلاع از اسلام شخص و ندانستن معصیتی از او حاصل نمی‌شود و این یعنی مخالف بودن با اصالت عدالت.

۳. ثمرات

مشخص شدن کلمات مرحوم شیخ طوسی در استفاده از اصالت عدالت، دریچه‌ای است برای فهم بهتر کلام قدمای شیعه. لذا ثمرات متعددی در علم رجال و فقه دارد. زیرا همان‌طور که از ظاهر اولیه برخی کلمات مرحوم شیخ طوسی مشخص می‌شود، اصالت

عدالت در بین شیعه امری شایع بوده است و لذا اگر مراد ایشان به خوبی مشخص نشود، این ظاهر اولیه، موجب انتساب اصالت عدالت به همه قدمای شیعه است. با توجه به آنچه در قسمت‌های قبلی بیان شد، معلوم شد که منظور مرحوم شیخ طوسی، شیوع تمسک به اصالت عدالت در بین قدمای نیست و لذا ثمرات مهمی بر این نتیجه می‌توان یافت ولی به جهت اختصار به چند نمونه، اشاره می‌شود.

۳-۱. اثر بحث از اصالت عدالت بر توثیق رجال نوادر الحکمه

یکی از توثیقات عام مطرح‌شده در رجال، در مورد اشخاصی است که در نوادر محمد بن احمد بن یحیی از آن‌ها روایت آمده و مورد استثنا ابن ولید قرار نگرفته باشد. (سبحانی تبریزی، ۱۳۶۹ق، ص ۲۹۳) از جمله اشکالاتی که به این توثیق عام مطرح هست، بحث اصالت عدالتی بودن قدمای شیعه و از جمله مرحوم ابن ولید است (خوئی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۷۰) که در قسمت دوم این مقاله (در عنوان «علم اصول») در مورد اشتباه بودن این نسبت به ابن ولید، مطالبی ذکر شد.

۳-۲. اثر بحث از اصالت عدالت بر توثیق حاصل از عمل مشهور

یکی دیگر از توثیقات مطرح‌شده در رجال، عمل مشهور به روایت یک شخص است که در مورد راویان مهمی مثل عمر بن حنظله به آن تمسک شده و اثرات مهمی بر آن مرتب می‌شود؛ مثل قبول روایت او در بحث مرجحات (خوئی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۳۳). البته در مورد این راه هم یکی از اشکالات مطرح‌شده بحث اصالت عدالتی بودن علمایی است که به این روایت عمل نموده‌اند (خوئی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۳۳) که از مطالب بخش دوم مشخص شد که چنین نسبتی صحیح نیست و این توثیق عام از این جهت مشکلی ندارد.

۳-۳. اثر بحث از اصالت عدالت بر توثیق حاصل از کثرت روایت اجلاء

یکی از توثیقات عام کثرت روایت بزرگان و اجلاء شیعه از یک شخص است. برخی از علما نقل زیاد از یک راوی توسط جمعی از بزرگان (اعرجی کاظمی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۱۳۴) و حتی توسط یک بزرگ (استرآبادی، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۱۴۵) و حتی نفس زیاد بودن روایات یک شخص (خاقانی، ۱۴۰۴ق، ص ۴۹) را به‌عنوان راه اثبات وثاقت یاد

کرده‌اند. البته با توجه به ادله‌ای که آورده‌اند معنای کثرت متفاوت می‌شود. ولی اجمالاً منظور این است که شخص بزرگ، برای شاگردانش از یک نفر، روایات متعددی را نقل کند؛ یعنی این روایت کردن در مرحله اداء حدیث به شاگردان است، نه صرف زیاد بودن تحمل و اخذ حدیث از استاد خودش. در این نظریه که روایت زیاد شاگرد از استادش، مطرح است، قدر متیقنش در مرحله اداء و بازگو کردن است؛ یعنی آنچه را که او تحمل کرده است، از مسیر استادش برای شاگردان خویش بازگو کند.

با وجود مطرح شدن این نظریه و طرفداران آن ولی مرحوم آقای خویی با مطرح کردن بحث اصالت عدالتی بودن قداما آن را مخدوش می‌کند. ایشان بعد از نقل کلمات علما و اعتماد آن‌ها بر أحمد بن محمد بن یحیی و اقرار به این اعتماد (خوئی، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۱۲۲)، این نحوه عمل و اعتماد را محرز و کاشف از عدالت نمی‌دانند و اشکالی که مطرح نموده‌اند، بحث اصالت عدالتی بودن قداما است. (خوئی، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۱۲۲) بعضی از شاگردان ایشان نیز، به نحوی مشابه این اشکال را پذیرفته‌اند و این توثیق را نپذیرفته‌اند. (تبریزی، ۱۴۲۶ق، ج ۲، ص ۱۷۹)

۳-۴. اثر بحث از اصالت عدالت بر بحث مشایخ ثقات

یکی دیگر از توثیقات عام مطرح شده در علم رجال بحث مشایخ ثقات است. در مورد افرادی همچون صفوان بن یحیی و ابن ابی عمیر و أحمد بن محمد بن ابی نصر گفته شده که این اشخاص فقط از افراد مورد اعتماد و ثقہ حدیث نقل می‌کرده‌اند. (خوئی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۱۶۱) از جمله افرادی که به این بحث اشکال نموده‌اند، مرحوم آقای خویی هستند که یکی از اشکالات این نظریه را بحث اصالت عدالتی بودن قداما می‌دانند. (خوئی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۱۶۱) از آنچه در قسمت‌های قبلی گفته شد، روش قداما برخلاف این اصل بوده است لذا اشکال مرحوم آقای خویی از این جهت وارد نیست.

۳-۵. اثرات در مورد روات خاص

با توجه به آنچه گفته شد، برخی از اشکالات مرحوم آقای خویی وارد نیست زیرا ایشان حداقل چهل و سه مورد فقط در معجم الرجال با توجه به احتمال اصالت عدالتی بودن، توثیقات را نپذیرفته‌اند. برای نمونه ایشان در مورد جبرئیل بن احمد به خاطر احتمال اصالت عدالتی

بودن قدما، توثیقات مطرح شده را نپذیرفته‌اند. (خویی، ۱۴۱۴ق، ج ۴، ص ۳۵۳) با توجه به آنچه در مواضع متعدد قبلی اشاره شد، این اشکال وارد نیست، زیرا هیچ دلیل متقنی بر اصالت عدالتی بودن قدما وجود ندارد؛ بلکه به ادله متعددی که اشاره کردیم، روش قدما برخلاف این اصل بوده است لذا اشکال مرحوم آقای خوئی از این جهت وارد نیست.

هر چند ثمرات دیگری نیز می‌توان اضافه کرد (فانی اصفهانی، ۱۴۱۴ق، ص ۶۱) مثل حکم به عدالت و یا وثاقت افراد مجهول‌الحال، حکم به وثاقت یا عدالت راوی‌ای که جرح و تعدیلش باهم تعارض کرده، حکم به جواز اقتدا به مسلمان مجهول‌الحال و... ولی همین مقدار برای توجه به ارزش بحث کافی است.

۴. جمع‌بندی

با بررسی متون مختلف فقهی، اصولی و رجالی قدمای شیعه، نتایجی حاصل شد: الف) در کتب قدما، هیچ عبارت صریحی، دال بر شیوع اصالت عدالت در بین آن‌ها وجود ندارد؛ بلکه شواهد متعدد و ظاهر بلکه صریح در کلمات قدما، نشان از عدم گرایش آنان به اصالت عدالت است.

ب) اگرچه ظاهر اولیه بعضی از کلمات مرحوم شیخ طوسی، نشان از تمایل ایشان و بلکه همه علما به این اصل است؛ ولی به خاطر مواضع متعدد از کلمات ایشان این ظهور استقرار ندارد. بلکه به خاطر قرائن متعدد، کلمات ایشان ظاهر در بحث حسن ظاهر است نه اصالت عدالت. ج) هر چند در بعضی از کتب، اصالت عدالتی بودن به قدما نسبت داده شده ولی این انتساب به هیچ وجه قابل پذیرش نیست. و به سبب عدم توجه کامل به مجموع کلمات و در نظر نگرفتن قرائن متعددی است که معنای کلام را تغییر می‌دهد. همه عباراتی که به عنوان شاهد بر اصالت عدالتی بودن مطرح شده، مربوط به حسن ظاهر و دیگر راه‌های احراز عدالت است و ربطی به اصالت عدالت ندارد.

ه) با توجه به عدم گرایش قدما به اصالت عدالت، اشکالات مرحوم آقای خوئی، از این جهت اصالت عدالت، به چند مورد از توثیقات عامه از جمله کثرت روایت اجلاء و مشایخ ثقات و رجال کتاب نوادر محمد بن احمد بن یحیی و عمل مشهور، وارد نیست.

منابع

* قرآن کریم

۱. ابن فارس، احمد بن فارس (۱۴۰۴ق). معجم مقاییس اللغة، چاپ اول، قم: مکتب الإعلام الإسلامی، مرکز النشر.
۲. ابن براج، عبدالعزیز بن نحریر (۱۴۰۶ق). المهذب. چاپ اول، قم: جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیة. مؤسسة النشر الإسلامی.
۳. ابوالصلاح حلبی، تقی بن نجم (۱۴۰۳ق). الکافی فی الفقه. چاپ اول، اصفهان: مکتبه الإمام أميرالمؤمنین علی علیه السلام العامة.
۴. استرآبادی، محمد بن علی (۱۴۲۲ق). منهج المقال فی تحقیق أحوال الرجال. چاپ اول، قم: موسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث.
۵. اعرجی کاظمی، محسن بن حسن (۱۴۱۵ق). عدة الرجال. چاپ اول، قم: مؤسسة آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، اسماعیلیان.
۶. انصاری، مرتضی بن محمدامین (۱۴۱۴ق). رسائل فقهیة (انصاری). چاپ اول، قم: مجمع الفكر الاسلامی، کمیته تحقیق تراث شیخ اعظم.
۷. تبریزی، جواد (۱۴۲۶ق). تنقیح مبانی العروة (الطهارة)، چاپ اول، قم: دار الصدیقة الشهیدة علیها السلام.
۸. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۰۴ق). الصحاح (للجوهری)، چاپ سوم، بیروت: دار العلم للملایین.
۹. حسینى عاملی، محمدجواد بن محمد (۱۴۱۹ق). مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة (ط. الحدیثة). چاپ اول، قم: جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیة، مؤسسة النشر الإسلامی.
۱۰. خاقانی، علی بن حسین (۱۴۰۴ق). رجال الخاقانی. چاپ دوم، قم: مکتب الإعلام الإسلامی، مرکز النشر.

۱۱. خوئی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۴ق). معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، چاپ پنجم، قم: مؤسسة الخوئی الإسلامية.
۱۲. زین الدین بن علی، شهید ثانی (۱۴۱۳ق). مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام. چاپ اول، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام لاحیاء التراث، مؤسسة المعارف الإسلامية.
۱۳. سبحانی تبریزی، جعفر (۱۳۶۹ش). کلیات فی علم الرجال. چاپ دوم، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه.
۱۴. طباطبائی، محمد بن علی (۱۲۹۶ق). مفاتيح الأصول. چاپ اول، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام لاحیاء التراث.
۱۵. طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۷ق). المبسوط فی فقه الإمامیة. چاپ سوم، تهران: مکتبه المرتضویة.
۱۶. طوسی، محمد بن حسن (۱۳۹۰ق). الاستبصار فیما اختلف من الأخبار. چاپ اول، تهران: دار الکتب الإسلامية.
۱۷. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۰ق). النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی. چاپ دوم، بیروت: دار الکتب العربی.
۱۸. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷ق). الخلاف. چاپ اول، قم: جماعة المدرسين فی الحوزة العلمیة، مؤسسة النشر الإسلامی.
۱۹. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۷ق). العدة فی أصول الفقه. چاپ اول، قم: محمد تقی علاقبندیان.
۲۰. فاضل آبی، حسن بن ابی طالب (۴۱۷ق). كشف الرموز فی شرح المختصر النافع. چاپ سوم، قم: جماعة المدرسين فی الحوزة العلمیة، مؤسسة النشر الإسلامی.
۲۱. فانی اصفهانی، سید علی (۱۴۱۴ق). بحوث فی فقه الرجال. چاپ دوم، بیروت: مؤسسة العروة الوثقی.

۲۲. فیومی، احمد بن محمد، (۱۴۱۴ق). المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، قم: مؤسسة دار الهجرة، چاپ دوم.
۲۳. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). الکافی. چاپ چهارم، تهران: دار الکتب الإسلامية.
۲۴. محقق حلی، جعفر بن حسن (۱۴۰۸ق). شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام. چاپ دوم، قم: اسماعیلیان.
۲۵. محقق حلی، جعفر بن حسن (۱۴۱۸ق). المختصر النافع فی فقه الإمامیة، چاپ ششم، قم: مطبوعات دینی.
۲۶. مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳ق). المقنعة. چاپ اول، قم: جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية، مؤسسة النشر الإسلامی.
۲۷. نجفی، محمد حسن بن باقر (صاحب جواهر) (۱۳۶۲ق). جواهر الکلام (ط، التقديمة). چاپ هفتم، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۲۸. نراقی، احمد بن محمد مهدی (۱۴۱۵ق). مستند الشیعة فی أحكام الشریعة. چاپ اول، قم: مؤسسة آل البيت ﷺ لایحیاء التراث.
۲۹. وحید بهبهانی، محمد باقر (۱۴۲۴ق). مصابیح الظلام فی شرح مفاتیح الشرائع. چاپ اول، قم: مؤسسة آل البيت ﷺ لایحیاء التراث.
۳۰. یزدی، محمد کاظم بن عبد العظیم (۱۴۰۹ق). العروة الوثقی. چاپ دوم، بیروت: مكتبة الداوری.
۳۱. احمدی شاهرودی، عبدالله (شعبان ۱۴۳۵ق). «علم الرجال وأصالة العدالة»، <http://ahmadishahroudi.ir>
۳۲. حسینی قزوینی، سید محمد، خارج فقه مقارن، ۳۹/۱/۱۱۱۳۹ <http://eshia.ir> و <http://eshia.ir/M/Feqh/Archive/Text/Ghaz>
۳۳. مروی، جواد (۲۶ شهریور ۱۳۹۳ش) درس خارج، <http://ostadmarvi.ir/index.php>

۳۴. ملکیان، محمد باقر، (۱۳۹۹ش). «روایت و درایت»،
<https://malekian.kateban.com/post/4507>